

## درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۲۸

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۷) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰) أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)﴾

مباحث معاد، علت قلب قرآن شدن «یس» نزد غزالی

بخش پایانی سوره مبارکه «یس» به همان اوایل آن برمی گردد که درباره احیای موتاست و عنصر محوری این بخش هم مسئله معاد است همین را غزالی دلیل قرار داد که سوره مبارکه «یس» - که از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است - قلب قرآن است،<sup>۱</sup> زیرا بحث معاد را به صورت عمیق و وسیع بیان کرده است. همین مطلب را جناب

۱. مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۷۳؛ «و قال الغزالی فيه: إن ذلك لأن الإيمان صحته بالاعتراف بالحشر والحشر مقرر في هذه السورة بأبلغ وجه، فجعله قلب القرآن لذلك».

فخررازی بعد از نقل از غزالی استحسان کرد و گفت این وجه خوبی است که به این مناسبت سوره مبارکه «یس» شده قلب قرآن،<sup>۱</sup> اما مطلب دقیق‌تر همان است که قبلاً اشاره شده و بعد هم بازگو می‌شود.

### علت عدم عطف ﴿قَالَ﴾ بر ﴿ضَرَبَ لَنَا﴾ در آیه

در جریان احیای «عظام» از این کلمه ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ﴾ چند نکته استفاده می‌شود. این «قَالَ» بدون واو ذکر شده است و عطفی بر آن فعل‌های قبلی نشده ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا﴾، يك؛ ﴿وَوَسَّيَ﴾ این فعل بر آن فعل عطف شد، دو؛ «قَالَ» دیگر عطف نشد، زیرا این «قَالَ» بیان همان ﴿ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا﴾ است؛ لذا فعل دوم بر فعل اول عطف شد؛ ولی فعل سوم بدون عطف ذکر شده نفرمود و «وَقَالَ»، زیرا این «قَالَ» بیان همان ضرب مثل است.

### آسان نبودن اثبات حیات حیوانی بر استخوان با جمله ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ﴾

در ذیل این کلمه ﴿يُحْيِي الْعِظَامَ﴾ آن مسئله فقهی مطرح شد که آیا «عِظَام»، «عَظْم»، استخوان، «مِمَّا تَحِلُّهُ الْحَيَاة» است یا نه؟ حیواناتی که حرام‌گوشت هستند و از استخوان آنها در ساخت وسایل بهداشتی درست می‌کنند، آیا آن وسایل بهداشتی پاک است یا نه؟ اگر از اعیان نجسه باشند، صحبت در طهارت و نجاست است و اگر از اعیان محرّمه باشند، صحبت در این است که با آنها می‌شود نماز خواند یا نه؟ چون دو مسئله است که مستحضرید کاملاً از هم جدا هستند؛ یکی شیء حرام‌گوشت است مثل گربه و امثال اینها که اجزای اینها در بدن یا لباس نمازگزار نباید باشد نجس نیستند؛ ولی حرام‌گوشت هستند و قسم دیگر «اعیان نجسه» هستند، مثل خوک و کلب و خنزیر و امثال ذلك که در آنها سخن از نجاست است، گذشته از «لَا تُصَلِّ فِي وَبَرٍ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ»<sup>۲</sup> گذشته از مانعیّت در صلات، نجاست هم دارند. حیواناتی که نجس هستند و از استخوان‌های آنها وسایل بهداشتی درست می‌کنند آیا می‌شود آن وسایل بهداشتی

۱. مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۷۳؛ «و استحسنة فخر الدين الرازي رحمه الله تعالى سمعته يترحم عليه بسبب هذا الكلام»؛ «و قوله: «و استحسنة فخر الدين الرازي إله» يفيد أن المتكلم غير المؤلف، ففعل هذا الكلام زيادة علق بها تلميذ المؤلف رحمه الله».

۲. علل الشرايع، ج ۲، ص ۳۴۲؛ «لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي شَعْرِ وَبَرٍ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ».

در بدن باشد و نماز بخوانند یا نه؟ جناب زمخشری در کشف<sup>۱</sup> این را از ابوحنیفه و امثال ابوحنیفه نقل می‌کنند که اصحاب ابوحنیفه چون نظرشان این است که استخوان «مِمَّا لَا تَحِلُّهُ الْحَيَاةُ» است مثل شاخ، ناخن و پوست که حیات گیاهی دارند؛ ولی حیات حیوانی ندارند، چون «مِمَّا لَا تَحِلُّهُ الْحَيَاةُ» هستند اگر دستی به آنها برسد نجس نیست، حالا مسئله اینکه نمی‌شود در بدن نمازگزار یا لباس نمازگزار باشد، برای اینکه جزء اجزای حرام گوشت هستند مطلب دیگری است و خودشان نمی‌پذیرند؛ ولی از نظر ما مستحضرید که این جزء «مِمَّا تَحِلُّهُ الْحَيَاةُ» است حیات گیاهی که دارد هیچ، حیات حیوانی هم دارد، برای اینکه احساس دارد شاخ، احساس ندارد ناخن، احساس ندارد مو، احساس ندارد؛ لذا اینها را که قطع می‌کنند درد ندارد؛ ولی استخوان درد می‌گیرد احساس دارد حیات حیوانی دارد. این جمله‌ای که سؤال شد ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ﴾ آنها خواستند به این استشهاد کنند که استخوان «مِمَّا تَحِلُّهُ الْحَيَاةُ» است، از نظر بحث‌های روایی تام است؛ ولی از نظر بحث قرآنی این آیه دلالت می‌کند بر اینکه استخوان دارای حیات حیوانی است آسان نیست حیات گیاهی هم داشته باشد همین‌طور است. اگر دوباره این را به صورت اول در بیاورند اول حیات گیاهی داشت، حیات حیوانی نداشت مثل شاخ گاو، ناخن دست، موی سر اینها حیات گیاهی دارند رشد می‌کنند؛ ولی احساس ندارند، از این آیه بخواهند نسبت به آن حکم فقهی استفاده کنند کار آسانی نیست؛ ولی راه فقهی آن همچنان باز است «مِمَّا تَحِلُّهُ الْحَيَاةُ» است، نجس است و اگر کسی با آنها لوازم آرایش درست کرد نمی‌شود با آنها نماز بخواند یا در بدن داشته باشد، مگر اینکه بشوید.

### چگونگی استفاده حشر عین انسان در قیامت از جمله ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ﴾

نکته بعدی آن است که همین استخوان پوسیده را که شما می‌گویید حالا که پودر شده چه کسی عین این را زنده می‌کند. پس «فهاهنا امران»: آن که زنده می‌شود مثل آن است که در دنیا بود، یک؛ آن که زنده می‌شود عین آن است

که در دنیا بود. اینها با هم جمع می‌شود؛ مثل آن است اوّلی خاك شده و اینکه دومی دوباره احیا شده، عین آن اوّلی است، برای اینکه هویت این اصل، به هویت نفس است و اینکه هویت جدایی ندارد تا شما بگویید این همان است یا غیر آن است، اگر به این بدن مرتبط شد و بدن فصل مقوم آن که روح است این را پذیرفت، این دومی عین اوّلی است نه مثل اوّلی. کسی که شصت سال یا هفتاد سال عمر می‌کند چندین بار تمام اجزای بدن او عوض شد، ما هیچ تردیدی نداریم که این آقا همان آقای اوّلی است؛ حالا برای ماها که اهل فن نیستیم ممکن است کسی تردید داشته باشد، اما همه پزشکان و همه صاحب‌نظران اینها کار و فن آنها این است، برای همه آنها «بین‌الرشد» است که انسان چندین بار عوض می‌شود، یقین دارند که این اجزا غیر از اجزای چند سال قبل است، اما در عین حال یقین دارند که این آقا همان آقا است و این شخص همان شخص است؛ لذا در همین بخش از سوره بین هر دو مطلب جمع کرد، آن‌که گفت: ﴿مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ نفرمود «قل يحيى مثلها» فرمود: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا﴾ عین آن را زنده می‌کند، منتها عینیت او به این است که در بدن هر کسی بود، باشد؛ لذا در جمله بعد تعبیر به مثل کرد، در چند جمله قبل ضمیر «هاء» آورد که عین اوست. ما اگر بگوییم این اجزای بدن ما مثل اجزای ده سال قبل است درست گفتیم، بگوییم عین ده سال قبل است درست گفتیم، چون در تناقض آن وحدت‌های تله‌گانه<sup>۱</sup> شرط است این‌جا که وحدت‌ها محفوظ نیست این جرم به لحاظ جرم بودن، یقیناً غیر از جرم قبلی است و از جهت اینکه جزء بدن ماست و وحدت ما محفوظ است عین اوست به لحاظ روح، غیر اوست به لحاظ شخص خود آن است؛ لذا در همین قسمت - در این یکی دو آیه - ضمیر آیه ۷۹ به خود عظام برمی‌گردد ﴿قُلْ يُحْيِيهَا﴾ نه «يحيى مثلها». در آیه بعدی فرمود: ﴿يَخْلُقُ مِثْلَهُمْ﴾ مثل دنیا. بنابراین چند مطلب را ما باید از همین آیات بهره‌برداری کنیم: یکی اینکه انسان بدون هیچ کم و زیادی عین همان فردی که در دنیا است در قیامت محشور می‌شود، بدون هیچ کم و کاستی.

۱. پیش از حکیم صدرالمتألهین هشت وحدت را شرط می‌دانستند، ایشان قسم نهمی را تحت عنوان وحدت در حمل نیز اضافه نمود.

پرسش: زمان چگونه؟ این جا امور زمانی است این زمان که دیگر آن جا نیست؟

پاسخ: زمان که لازم نیست باشد، ما که مترمّن هستیم اگر عینیت ما با تغیر زمان و زمین محفوظ است آن جا هم همین طور است، مگر هشتاد سال قبل یا هفتاد سال قبل الآن موجود است؟ یقیناً نیست؛ آن مکانی که ما در شهر خودمان بودیم و الآن در شهر دیگر هستیم، آن مکان این جا هست؟ نیست. انسان که مترمّن است و متمکن، این طور نیست که زمان و زمین در هویت او سهم داشته باشد؛ وضع دنیای ما که روشن شود آخرت ما روشن است. زمان ما یقیناً فرق کرده، اما ما عین همان شخصی هستیم که بودیم، زمین ما فرق کرده؛ ولی ما عین همان شخصی هستیم که بودیم، آنها جزء عوارض مفارق هستند و در هویت ما سهمی ندارند. بنابراین اگر در دنیا خودمان را بررسی کردیم و شناختیم مسئله آخرت هم روشن است و کمترین تفاوتی نیست. حالا اگر کسی جراحی کرده، مشکلاتی در صورت او بود که آن را اصلاح کرده و به صورت دیگر درآمده، ما می‌گوییم عین همان است؛ در آخرت يك عده خیلی زیبا محشور می‌شوند، عین همان است؛ يك عده خیلی زشت محشور می‌شوند ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾<sup>۱</sup> می‌گوییم عین همان است؛ مثل دنیاست و هیچ تفاوتی از این جهت نیست.

### عدم تعارض بین حشر عین یا مثل انسان در قیامت

پس اگر آیات دو طایفه بود يك طایفه از آیات ظهور داشت که آنچه در معاد می‌آید عین همان است که در دنیا بود ﴿يُحْيِي الْمَوْتَى﴾<sup>۲</sup> دارد، ﴿يُحْيِيهَا﴾ دارد این راجع به آن است که به فصل مقوم او؛ یعنی به وحدت روح برمی‌گردد. آن جا که دارد ﴿مِثْلَهُمْ﴾ ناظر به بدن است؛ الآن همین جا این شخصی که از قبرستان آمده استخوان مرده‌ای دستش بود به حضرت عرض کرد ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ﴾ این استخوان دست خودش را اشاره کرده بود، جواب

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

۲. سوره حج، آیه ۶؛ سوره شوری، آیه ۹.

آمد که همین را خدا زنده می‌کند. بنابراین این دو طایفه چون از دو منظر وارد شدند، مشکلی ندارد ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾.

### چگونگی حشر عین انسان با عدم تناسب نعمت‌ها و عذاب‌های اخروی

پرسش: این تناسب نعمت‌ها و عذاب‌های اخروی با انسان امکان ندارد، بدن دنیوی تناسبی با عذاب‌های اخروی ندارد.

پاسخ: بدن در هر عالمی مناسب با آن عالمی است که خدای سبحان آفریده؛ ولی عینیت محفوظ است در برزخ به يك سبك است، در قیامت کبرا به يك سبك است، در بهشت به يك سبك دیگر است، چون سرش آن است که بدن تابع روح است؛ اگر روح، روح مشخص بود چه اینکه هست، هر بدنی را این روح قبول کند عین اوست؛ لذا شهادت‌ها هم محفوظ است، در محکمه دنیا هم محفوظ است. الآن اگر کسی بیست سال قبل سرقت کرد محکمه هم دستور قطع «ید» صادر کرد این شخص فرار کرد، بعد از بیست سال دستگیر شد، حالا مثلاً آمده محکمه شرع در حضور خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حالا می‌تواند بگوید یا «رسول الله» من تصادف کردم این دست من دست دیگران است که به دست من وصل کردند؟ این مقبول محکمه عدل نیست می‌گویند دست شماست، چون دست وقتی برای شماست که روح شما بپذیرد؛ همان‌طوری که در دنیا در محکمه عدل با تفاوت‌های شخصی و فردی عینیت محفوظ است، در قیامت شهادت هم همین‌طور است، عینیت دست محفوظ است. این دست عین دست قبلی است، چون این روح عین روح قبلی است، هویت عضو و هویت بدن به هویت روح است؛ اگر روح یکی بود این دومی عین اولی است.

پرسش: این ﴿يُحْيِيهَا﴾ «هـ» را حمل بر مثل کنیم؟

پاسخ: نه، چرا حمل بر مثل کنیم؟ ضمیر به «عظام» برمی گردد، اگر دلیل عقلی داشته باشیم که نمی شود یا روایتی داشته باشیم که نمی شود بله، اما دو منظر هست؛ مثل خود دنیا، ما وقتی دنیا را کاملاً حل کردیم هیچ تردیدی نداریم آخرت هم همین است، ما الآن چه مشکلی در دنیا داریم؟ الآن مثلاً در محکمه خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این شخصی که سرقت کرده و محکوم به قطع دست شده و فرار کرده و دستش در اثر تصادف قطع شده و دست دیگری که مرگ مغزی دارد به دست او وصل کردند بعد از چند سال که او را پیدا کردند آیا می تواند به محکمه پیغمبر عرض کند که این دست من غیر از آن دست است؟ هر چه در محکمه عدل دنیا بگوییم آن جا هم همین طور است و این مشکلی نیست، برای اینکه هویت بدن به هویت روح است، روح که هر بدنی را قبول کرده عین اوست، در شهادت عین اوست، در محکمه عین اوست، در صحت و سلامت عین اوست و در طهارت عین اوست. دست ملحدی را که مشرک و نجس است به دست مؤمن وصل کردند تا پیوند نگرفته نجس است، اما وقتی که گرفت می تواند با آن وضو بگیرد، این دست اوست نمی تواند بگوید که این دست من نیست.

پرسش: شهادت را جسم می دهد.

پاسخ: شهادت را روح می دهد، منتها این بدن وقتی که در اختیار روح قرار گرفت این عین آن بدن قبلی می شود.

پس هم ﴿يُحْيِيهَا﴾ درست است و هم ﴿أَنْ يَخْلُقَ مِنْهُمْ﴾.

تبیین مسخ ملکی و ملکوتی و عدم تنافی آن با حشر عین انسان

پرسش: ...

پاسخ: اگر کسی به صورت حیوان در آمده است این چنین نیست که مسخ شود؛ ما یک مسخ ملکوتی داریم که به

تعبیر سیدنا الاستاد<sup>۱</sup> این آیه ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾<sup>۲</sup> از غرر آیات قرآن کریم است و يك مسخ ملکی؛ مسخ ملکی

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۳.

این است که ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ انسان بوزینه شود، حالا این قابل توجیه است یا نه، مطلب دیگر است. مسخ ملکوتی چیز دیگری است؛ مسخ ملکوتی این است که این شخص انسان است، با حفظ انسانیت بدون کم و زیاد، «انسان قِرَدٌ»؛ براساس مسخ و تناسخ ملکوتی، انسان نوع متوسط است که در تحت او انواع فراوان است، آنچه فعلاً در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها مطرح است انسان نوع سافل است و تحت انسان اصناف است؛ ولی آن‌که تحقیق کرده می‌گوید انسان، جنس سافل است نه نوع سافل، يك؛ نوع متوسط است نه «نوع الأنواع»، دو؛ تحت انسان انواع گوناگون است نه اصناف گوناگون، سه. چون تحت انسان انواع گوناگون است و انسانیت در سلسله طولی قرار می‌گیرد، اگر کسی به صورت حیوان در آمده است با حیوانات دنیا فرق می‌کند؛ اگر کسی به صورت بوزینه در آمد، بر او صادق است «جوهر، نام، حساس، متحرک بالارادة، ناطق، قِرَدٌ»، ناطق صادق است؛ «انسان و قِرَدٌ»، نه اینکه انسانیت کنار برود و بوزینه شود، اگر بوزینه شد عذابى ندارد، مگر این همه بوزینه‌ها در عالم هستند خجالت می‌کشند و عذابى دارند؟! عذاب آنها در این است که انسان هستند و می‌فهمند که بوزینه شده‌اند، این می‌شود مسخ ملکوتی. اما مسخ ملکی هیچ راهی ندارد مگر براساس حرکت جوهری. این چنین نیست که انسان بوزینه شود، انسان مار و عقرب شود؛ آن کسی که در دنیا اهل جمع‌آوری است ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَةٌ﴾<sup>۲</sup> او مورچه شود که این انسانیت کنار برود و رخت بربندد این واقعاً مورچه شود، مثل مورچه دنیا؛ مورچه دنیا چه عذابى دارد؟ بوزینه چه عذابى دارد؟ نکاح دارد، لذت دارد؛ همان لذتی که تیهو و طاووس دارند، همان لذت را تمساح‌ها و بوزینه‌ها هم دارند؛ در جفت‌گیری، تغذیه و پیروزی‌هایشان، این‌طور نیست که حالا بوزینه لذت نداشته باشد و طاووس لذت داشته باشد. همه اینها لذت نکاح دارند، لذت تغذیه دارند، لذت تناسل دارند. این «انسان و قِرَدٌ»، نوع متوسط است. اگر در قرآن

۲. سوره بقره، آیه ۶۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۶۶.

۳. سوره همزه، آیه ۳.



کریم آمده است يك عدّه ﴿شَیَاطِینَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ﴾<sup>۴</sup> این «انسان شیطان»، نه اینکه انسانیت کنار برود فقط شیطنت بماند؛ اگر شیطنت بماند، مگر شیطان در شیطان بودن رنج می‌برد؟ این کار را همیشه دارد لذت می‌برد. بنابراین ما يك تناسخ ملکوتی داریم که در کتاب‌های عقلی کم و بیش شنیده‌اید یا دیده‌اید «ما من أمة من الأمم و لا ملّة من الملل إلّا و للتناسخ فیها قدم راسخ»<sup>۵</sup> این حرف فلسفه و حکمت الهی است. يك تناسخ مُلکی داریم که «بین الغی» است، عقلاً محال است، شرعاً ممنوع شده است و مانند آن. تناسخ ملکوتی چیز دیگر است، تناسخ مُلکی چیز دیگر است. آنها که به صورت حیوان در می‌آیند «انسان و فرس»، «انسان و قرد» و مانند آن هستند.

پرسش: استاد! ما از جوهر به عرض می‌رسیم، بالأخره ظهور ملکات نفسانی است یا نه؟

پاسخ: بالأخره همان انسانیت محفوظ است و آن ملکاتش که به صورت بازیگری بود، به صورت دغل‌بازی بود، به صورت فریب بود باعث شد که این بدن به این صورت در آمده و گرنه «انسان و قرد» که خجالت هم می‌کشد، شرم هم دارد و هر لحظه هم برای او عذاب است. این طور نیست که حالا انسانیت او رخت بر بسته باشد او بوزینه شود، اگر بوزینه باشد که بوزینه هم از بوزینه بودن لذت می‌برد، مثل سایر حیوانات.

در این جا فرمود هر درختی از آب تغذیه می‌کند، منتها برخی از این قسمت‌ها به صورت برگ لطیف در می‌آید و برخی از اینها به صورت تنه ستر و محکم در می‌آید؛ این يك آب است که ﴿یُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾<sup>۶</sup>؛ يك جا برگ لطیف می‌شود، يك جا تنه ستر می‌شود چه اینکه میوه‌های رنگارنگ، میوه‌های با طعم‌های مختلف تولید می‌شود که ﴿نَفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِی الْأُكْلِ﴾<sup>۷</sup> که در اوایل سوره مبارکه «رعد» بود که گذشت.

۴. سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۵. رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانية، ص ۵۹۳.

۶. سوره رعد، آیه ۴.

۷. سوره رعد، آیه ۴.

مشکل بودن تفسیر روایات دال بر تبدل زمین و مهمانی انسان بر خدا

بعد فرمود: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ اینها مشکل نیست، مشکل آن چهار طایفه روایاتی است که بالأخره باید پاسخ داده شود که این یعنی چه؟ بالأخره این کل زمین و زمان که عوض می شود وقتی از حضرت سؤال می کنند که انسان ها کجا هستند؟ فرمودند: «فِي الظِّلَّةِ»<sup>۸</sup> در سایه لطف الهی هستند و در طایفه دیگر دارد اینها «أَضْيَافُ اللَّهِ»<sup>۹</sup> هستند، مهمانان الهی می باشند، اینها نظیر «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ»<sup>۱۰</sup> نیست؛ این «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ» با هشت، ده سال درس خواندن حل می شود، همین پنج کلمه الآن با تحقیقات آن شده پنجاه جلد کتاب. شما مکررات را که حذف بکنید از این مراجع ماضین هر کدامشان يك رساله یا کتابی درباره استصحاب نوشتند. تقریرات مرحوم آقای خویی (رضوان الله علیه) را پنج، شش نفر نوشتند شما یکی حساب کنید، تقریرات امام (رضوان الله علیه) را پنج، شش نفر نوشتند شما یکی حساب کنید، اگر از هر کدام از این بزرگان - حشرشان با اولیای الهی باشد - يك جلد حساب کنید، این پنجاه مرجع پنجاه جلد کتاب درباره این پنج کلمه نوشتند که وحدت قضیه باید باشد، وحدت متساوی و باقی بشاد، شكّ متیقّن و مشکوک باید یکی باشد، یقین ثابت و شكّ لاحق باشد، شكّ ساری با استصحاب فرق می کند، استصحاب تعلیقی داریم، استصحاب تنجیزی داریم همه اینها را عقل استنباط کرده است، آن وقت این روایاتی که مربوط به معاد و روح هست کجا «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ» کجا! اگر آنها مطرح شود حالا پنجاه جلد می شود پانصد جلد کتاب؛ ولی این روایات دست نخورده همین طور مانده که روح مهمان خدا می شود یعنی چه؟ با بدن هست؟ روح تنهاست؟ مهمان خدا که نه زمان دارد و نه زمین دارد، می شود آدم بدن داشته باشد، بعد جزء «أَضْيَافُ اللَّهِ» باشد؟ در مکه درست است می شود «أَضْيَافُ اللَّهِ» و به فضل

۸. کنز الدقائق، ج ۷، ص ۸۷.

۹. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۲؛ «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَتَادَى الْمُتَادَى أَيْنَ أَضْيَافُ اللَّهِ».

۱۰ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.

برمی‌گردد، در ماه مبارك رمضان در زمان درست است، آن‌جا در زمین درست است که به فضل و ثواب برمی‌گردد، اما کلّ زمان و زمین بخواهد عوض شود، این در «أَضْيَافُ اللَّهِ» و مهمان خداست یعنی چه؟ اینها همین‌طور مانده که مانده؛ ولی این قدر هست که ما بدانیم که خیلی چیزها را نمی‌دانیم، يك مقدار آرام می‌شویم و داعیه ما کم می‌شود.

مغایرت آیه ﴿كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ...غَيْرَهَا﴾ با حشر عین انسان

فرمود: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ همین استخوان پوسیده که شما الآن دستتان هست، این استخوان پوسیده خاک می‌شود بعد دوباره خاک را احیا می‌کنیم.

چندین روایت در مسئله معاد هست که در محضر وجود مبارك امام صادق اشکال کردند، بخشی از آن روایات در کتاب شریف کنزالدقائق آمده است که حتماً مراجعه کنید، این جامع‌تر از آن نورالثقلین و امثال ذلك است؛ در آن‌جا از وجود مبارك امام سؤال می‌کنند، حالا این دست قبلی گناه کرده دست بعدی چطور معاقب می‌شود؟<sup>۱۱</sup> اینکه گناه نکرده است یا در ذیل آیه سوره مبارکه «نساء» که دارد: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾<sup>۱۲</sup> ظاهر آیه این است که این کفار که در دوزخ هستند این دست و پوست‌ها می‌سوزد، نیروی لمس قسمت مهم آن در این پوست‌هاست، اگر این پوست دوباره رویده نشود آن عذاب دردناک را این جهنمی نمی‌چشد؛ در این آیه فرمود ما پوست جدید می‌رویانیم تا او عذاب را به شدت احساس کند ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا﴾ این تصریح به مغایرت است، دیگر عین نیست و چون غیر اوست مثل اوست ﴿بِدَلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا﴾ چرا؟ ﴿لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾.

۱۱. کنز الدقائق، ج ۳، ص ۴۳۱ و ۴۳۲.

۱۲. سوره نساء، آیه ۵۶.

در ذیل این آیه در /احتجاج<sup>۱۳</sup> مرحوم طبرسی هست که از وجود مبارك امام سؤال می‌کنند که حالا آن جلد قبلی، دست قبلی، پوست قبلی معصیت کرده، این پوست بعدی چه گناهی کرده؟ حضرت فرمود: «وَيَحْكُ هِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرُهَا» این دو قضیه را فرمود؛ فرمود این دومی عین اوّلی است، يك؛ این دومی غیر اوّلی است، دو؛ عرض کرد مثلی بزنید که من بفهمم. فرمود این قالب‌گیرها که خشت قالب می‌زنند، اگر قالب یکی باشد و يك خشت را در این قالب بریزند بعد در بیاورند این خشت را به صورت گل بکنند و بعد دوباره در آن قالب بریزند شما می‌گویید این همان است و يك خشت دیگر نیست، همان خشت قبلی است که از قالب در آمده و به صورت گل شده دوباره آن را در قالب ریختند و به صورت خشت در آمده «هِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرُهَا»؛ این قالب همان قلب ماست، همان نفس ماست، همان روح ماست، همان هویت ماست، همان فصل اخیر ماست؛ هر چه فصل اخیر ما آن را بپذیرد آن عین و بدن ماست و اگر آن را نپذیرد و بیگانه باشد، از ما جداست. فرمود روح شما، فصل مقوم شما، هویت شما مثل آن قالب است. این بدن‌ها که رفت و آمد دارد و تغییر می‌کند مثل آن خشتی است که گاهی به صورت فله است و گاهی مُنظم است «هِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرُهَا».

#### اشاره به برخی از روایات در کیفیت حشر انسان

برخی از روایات دیگر هست که حالا شاید الآن نرسیم که بیان کنیم؛ از /احتجاج مرحوم طبرسی است و اگر به /احتجاج دسترسی ندارید، همین تفسیر کنزالدقائق این را نقل کرده است؛ هنگامی که می‌خواهد افراد زنده شوند - روح که زنده است مرگی ندارد - باران «مُزَق» می‌آید این بدن‌ها را «مَمَطُور» می‌کند متری روی بدن می‌ریزد و به صورت گل در می‌آید آن وقت این خاک‌ها که گل شده‌اند می‌روند «الی حیث الروح» نزد روح می‌روند وقتی نزد

روح رفتند روح در آنها «ولوج» پیدا می‌کند و تعلّق می‌گیرند. بدن نزد روح می‌رود یعنی چه؟ گِل نزد روح می‌رود یعنی چه؟ تعبیر حضرت این است که این بدن‌ها که با باران «مُزَق»، «مَمَطُور» شدند و به صورت گِل در آمدند و مطر ریخته شد اینها می‌روند «الی حیث الروح»، این يك مشت گِل می‌رود نزد روح و آن وقت روح به آن تعلّق می‌گیرد؛ نه اینکه این جا هست و روح بیاید این جا تعلّق بگیرد، آیا این جا و آن جا دارد؟ فرق است به اینکه روح به این تعلّق بگیرد یا آن برود «الی حیث الروح»؟

تبیین برخی از روایات توسط آقا علی حکیم و خاطره او از سلامت جسم «ابن بابویه قمی»

مرحوم آقا علی حکیم (رضوان الله علیه) رساله‌ای به نام *سبیل الرشاد فی اثبات المعاد* ایشان دارند که این روایات را در همان رساله معادشان ذکر کردند؛ شاید ما چندین بار برای تبرّک این فرمایش مرحوم آقا علی حکیم را ذکر کردیم. این *سبیل الرشاد فی اثبات المعاد* نوشته مرحوم آقا علی حکیم است؛ این آقا علی حکیم پسر ملا عبدالله زنوزی تبریزی بود، چون سالیان متمادی - حدود دویست سال قبل - در تهران تدریس می‌کردند و مدرّس رسمی فلسفه در حوزه تهران بودند به آقا علی تهرانی معروف شدند و گرنه اینها اهل زُئوز تبریز هستند؛ این بزرگوار در *سبیل الرشاد فی اثبات المعاد* در همان اوایل آن نقل می‌کند که يك باران فراوانی آمد و در قبرستان ری در اثر آب گرفتگی بعضی از این قبور ریزش کرد؛ مردم محترم ری دیدند که این قبرها که ریزش کرده قبری در بین اینها هست که کفن آن تازه است؛ بررسی کردند دیدند که کفن تازه است، بدن تازه است و خوب تحقیق کردند دیدند این قبر مرحوم محمد بن علی بن بابویه قمی صاحب من لا یحضره الفقیه است وقتی این را دیدند خود مردم ری به زیارتش رفتند و مردم متدین تهران هم باخبر شدند، فوج فوج از تهران به زیارت این بدن آمدند؛ مرحوم آقا علی حکیم در همین رساله‌اش نوشته که من خواستم بروم به زیارت، گفتم وقتی بروم که رفت و آمد جمعیت قدری کمتر شود، مقداری صبر کردم رفت و آمد کم شد، خودم رفتم به زیارت قبر ابن بابویه و دیدم که این بدن طیب و طاهر و تازه است. فاصله بین

مرحوم آقا علی حکیم و مرحوم ابن بابویه قمی هشتصد سال است، الآن خود ایشان دویست سال قبل رحلت کردند؛ بعد برای مرحوم ابن بابویه قمی آنجا مزاری درست کردند و بسیاری از علمای بزرگ وصیت کردند که وقتی رحلت کردند این را در جوار قبر آن بزرگوار دفن کنند؛ مرحوم آقای آملی بزرگ - آقا شیخ محمد تقی - این طور بود، مرحوم آقا مصطفی تنکابنی این طور بود، مرحوم آقامیراز حسن جلوه این طور بود، آقامیراز حسن کرمانشاهی فیلسوف معروف آن عصر - حکمت مشاء تدریس می کرد - این طور بود؛ بسیاری از حکما وصیت می کردند و الآن هم که مشرف می شوید به مرقد حضرت عبدالعظیم و به زیارت ابن بابویه بروید می بینید يك بارگاه کوچکی در کنارش هست که در آنجا نوشته قبور بزرگان حکمت و فقه و فلسفه و حدیث در آنجاست؛ قبور آنها هم هست، لوح قبر هم هست، مشخصات هم هست. مرحوم آقا علی حکیم در رساله سبیل الرشاد فی اثبات المعاد آنجا این حدیث را مطرح می کنند که چگونه این بدن که هنوز بدن نیست، گل شده؛ یعنی باران آمده و «ممطور» شده او را نزد روح می برند، رفتن يك مُشت گل نزد روح یعنی چه؟

### لزوم تحقیق در بحث معاد و اعتقاد بر مبنای قرآن و عترت

غرض این است که بر ما لازم است بگوییم معاد حق است «مما لا ریب فیه» بدن هست، جسم هست «علی ما جاء به الوحی» هست، «علی ما نطق به الکتاب» هست، «علی ما نطق به العتره» هست؛ هر چه تحقیق کردیم برای ما روشن تر شد «طوبی لنا و حُسن مآب» و اگر نشد، به همان مقداری که می فهمیم ایمان داریم؛ ولی اصل ایمان ما براساس «ما نطق به الکتاب و العتره» است. اگر - معاذ الله - در بخشی از این بحث ها کسی اشتباهی کرده یقیناً مغفور است، برای اینکه مطلب نظری عمیق پیچیده است؛ مثل فقه ما که در فقه هم همین طور است که اختلاف فقهی هست، اختلاف اصولی هست؛ الآن ما يك آیه درباره نماز جمعه داریم با چند روایت که پنج قول رسمی درباره نماز جمعه در زمان غیبت است: يك قول است که نماز جمعه در زمان غیبت حرام است، برای اینکه منصب اختصاصی پیغمبر است،

يك قول این است که واجب است و وجوب تعیینی است که این ۱۸۰ درجه در مقابل آن است، قول سوم این است که واجب تأخیری است با وجوب احتیاط جمع، قول چهارم این است که وجوب تأخیری است با احتیاط استحباب، قول پنجم آن است که وجوب تأخیری است «بلا احتیاط کما هو الحق». ما این اقوال پنج‌گانه را درباره این داریم، بالأخره یکی از اینها حق است و همه که حق نیست؛ ولی معذور هستند؛ یعنی اجتهاد کردند، روشمند کردند، چهل پنجاه سال درس خواندند؛ این آقا نظر او این است و آن آقا نظر او این است؛ این طور نیست که حالا اگر کسی - خدای ناکرده - اشتباه کرده معذور نباشد؛ «فللمصیب اجران و للخطیئ أجرٌ واحد»<sup>۱</sup> در مسئله معاد هم همین طور است منتها باید تحقیقمان را کامل کنیم و تلاشمان را بکنیم و اصل ما آن باشد که «علی ما جاء به الوحی» اگر تحقیقات ما مطابق آن بود «طوبی لنا و حُسن مآب»، نبود «نستغفر الله و نتوب الیه» این در همه علوم باید باشد اختصاصی به فقه یا اصول و امثال ذلك ندارد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱. ر.ک: صراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۳۶؛ «مَنْ اجْتَهِدَ فَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَمَنْ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ».